

بدیع اوّل

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



بدیع اوّل

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

درباره حضرت آدم و همسرش حوا، داستان‌های بسیاری در افواه وجود دارد. در کتب مقدسه راجع به این دو که زمانی در بهشت بوده و بعد به علت تخطی از اوامر پروردگار راهی بسیط غربا شده‌اند مطالبی ذکر شده است که آمیخته‌ای از تمثیل و افسانه است. این که چرا آدم فریب حوا را خورد و حوا فریب مار را و گندم یا سیب را میل کردند و بدین ترتیب از حضور در بهشت محروم گشتند، داستانی دلکش و جذاب است که در السنه مختلفه به صورت‌های گوناگون بیان شده است.

عنوان "بدیع اوّل" را حضرت بهاءالله و حضرت اعلی به آدم اطلاق فرمودند و از آن پس در آثار امری به نفوسی که اوّل من آمن هر دیانت هستند یا در امری پیشقدم شده‌اند اطلاق شد. مثلاً جناب باب‌الباب را "بدیع امر بابی" می‌دانیم و میرزا بزرگ نیشابوری را "بدیع" در امر شهادت تلقی می‌کنیم، یعنی نفوسی که خلق بدیع شد.

حضرت بهاءالله در لوح قناع، وقتی درباره آباء و اجداد مقنع کندی سخن گفته آنها را تا چند نسل برمی‌شمارند، می‌فرماید، "إنا لو نریدُ أن نذکرُ آباءَهُ واحداً بعد واحدٍ إلى ینتہیَ إلى البدیعِ الأوّلِ لَنَقْدِرُ بما عَلَّمَنی رَبّی علومَ الأوّلینِ و الآخرین." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 68)



ORIGINAL

به این ترتیب از حضرت آدم به نام "بدیع اول" یاد می‌کنند. حضرت ربّ اعلی نیز این اصطلاح را در توییعی که خطاب به اول من آمن خود نازل فرمودند ذکر کرده‌اند و در واقع به نوعی به وحدت مظاهر ظهور نیز اشاره دارند: "إِنِّي كُنْتُ فِي يَوْمٍ بَدِيعِ الْأَوَّلِ وَ لِأَكُونَنَّ فِي يَوْمٍ بَدِيعِ الْآخِرِ أَمْرًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ فَضْلًا مِنْ لَدُنْهُ ... وَ إِنِّي لَمَّا جَعَلَنِي اللَّهُ مَظْهَرَ أَمْرِهِ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 4) در دلایل سبعة نیز این اصطلاح به کار برده می‌شود، "...ثمّ انتهينا ما قد خَلَقْنَا مِنْ بَدِيعِ الْأَوَّلِ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا إِنَّا كُنَّا فَاضِلِينَ..." و در مقام وحدت مظاهر ظهور خود را همان آدم اول می‌دانند، "بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده..." (بیان فارسی، باب 13 از واحد 3)

در مقامی از مشیت اولیه، که اول من خَلَقَ اللهُ است نیز به "آدم بدیع" یاد شده است. جمال مبارک می‌فرمایند، "جمیع عالم به اراده حقّ جلّ جلاله خلق شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیه به وجود آمده و اوست مطلع و مکمن و مظهر عقل و از او خلق به وجود آمده. اوست واسطه فیض اولیه. از اول خلق علی ما هو علیه احدی اطلاع نداشته جز علم حقّ جلّ جلاله که محیط است بر کلّ شیء و قبل وجوده و بعد وجوده و اول و آخر خلق محدود نشده و سرّ آن بر احدی پدیدار نگشته. لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی مکنون و مخزون بوده و هست و حدوث عالم نظر به آن است که مسبوق به علّت است و قدّم ذاتی مخصوص به حقّ جلّ جلاله بوده و هست." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 168)

در این مقام، حضرت ربّ اعلی به مراتب ظهور مشیت الهیه در صحیفه عدلیّه اشارتی دارند. جناب محمدحسینی آن را چنین تلخیص نموده‌اند: "خداوند در هر عالمی به جهت مشیت اسمی مخصوص و معانی خاصّه مقرر فرموده است... «مشیت اول مخلوق و اشرف مجعول» حقّ است. مقام مشیت حائز «خصال سبعة» یا مقامات هفتگانه است. به یک لحاظ مقام مشیت «مقام نقطه بدئیه» است. در این مقام «بدء و ختم از برای او مذکور نیست»... در این رتبه احدی جز حقّ عارف به مقام حقیقی مشیت نیست. مقام دوم «مقام نقطه امکانیه» است. در این مقام مشیت همان آدم بدیع اول است. مشیت به صورت و مثال الهی خلق شده و جمیع اسماء و صفات الهی راجع به اوست. در این مقام نیز عرفان احدی حتّی معصومین لایق بساط او نیست. مقام سوم «مقام نقطه فصلیه» است. در این مقام مشیت باب فیض الهی است و معصومین قادر به عرفان مقام اویند. مقام چهارم «مقام نقطه وصلیه» است. در این مقام مشیت «قطب عالم فؤاد و سرّ عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کلّ». پنجم «مقام نقطه حقیّه» است. این مقام مقام ربوبیت مشیت یا مظهر الهی است. مقامی است

که از وصل مطلق به حضرت الوهیت حاصل می‌شود. مقام ششم «مقام نقطه اصلیه» است. در این مقام سخن از ازلیت مقام مشیت است که ناشی از ازلیت حضرت الوهیت است. در این مقام آدم یا انسان کامل عارف به مقام مشیت است. در این مقام مؤمنین حقیقی نیز از عرفان مشیت بهره دارند. هفتم «مقام نقطه کونیه» است. این مقام مقام بشریت حضرت مشیت است. در این مقام است که سخن از بعث و وحی و کتاب الهی و امر و نهی می‌شود. در این مقام مشیت بر حسب ظاهر چون دیگر افراد انسانی است و لکن به وحی حق ممتاز. (محمدحسینی، حضرت باب، ص 795)

بنابراین وقتی از "آدم" یا "بدیع اول" به عنوان نخستین مخلوق ذات غیب منیع لایدرک سخن به میان می‌آید برای احدی قابل درک نیست مگر خود خداوند. در این مقام مشیت اولیه با آدم یکسان است و این با حضرت آدم که سرسلسله انبیاء ابراهیمی است تفاوت دارد.

انبیاء قبل از حضرت آدم

حضرت ربّ اعلیٰ به وجود "آدم" های قبل از حضرت آدم نیز اشارتی دارند. در باب سیزدهم از واحد سوم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند، "قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم [آدم‌ها] ما لانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست."

حضرت بهاءالله نیز وجود نوع بشر و پیامبران قبل از آدم را تصریح فرموده‌اند: "این که سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست، عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست. نظر به طول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود؛ قسم دیگر معمول بوده... لم یزل حق در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده‌اند و خلق را به حق دعوت فرموده‌اند. و لکن نظر به اختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده." (اقتدارات، ص 74) 1

با توجه به بیانات فوق، حضرت آدم، که در اینجا ابوالبشر نامیده شده، در واقع اولین موجودی نیست که خلق شده باشد. بلکه بدایت سلسله انبیائی است که به نام سلسله انبیاء ابراهیمی نامیده شده است. اما، با آدم، به عنوان اولین مخلوق خداوند، یکی تلقی شده و همچنان در افسانه‌های دینی باقی مانده است.

حضرت عبدالبهاء راجع به قدمت این عالم می‌فرمایند، "عالم وجود کلی را، چه در آفاق و چه در انفس، دوری از حوادث کلیه و احوال و امور عظیمه است. چون دوره منتهی شود دوره جدید ابتدا گردد و دوره قدیم از وقوع حوادث عظیمه به کلی فراموش شود که ابدأ خبری و اثری از آن نماند... عمران این کره ارض بسیار قدیم است؛ نه یکصد هزار، نه دوست هزار سال، نه یک میلیون، نه دو میلیون سال؛ بسیار قدیم است و به کلی آثار و اخبار قدیم منقطع." (مفاوضات، ص 111 / فصل 41 [ما])

همین نکته در خصوص ادوار دینی نیز صادق است. یعنی ادوار مظاهر ظهور پیاپی بگذرد تا یک دور کلی، که امروزه در اصطلاح امری گور گویند، منتهی شود. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می‌فرمایند، "هر یک از مظاهر ظهور الهیه را دوریست زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و ساریست. چون دور او به ظهور مظهر جدید منتهی شود دوره جدید ابتدا گردد. و بر این منوال دورها آید و منتهی گردد و تجدد یابد تا یک دوره کلیه در عالم وجود به انتها رسد و حوادث کلیه و وقایع عظیمه واقع شود که به کلی خبر و اثر از پیش نماند. پس دور جدید کلی در عالم وجود آغاز نماید. زیرا عالم وجود را بدایتی نیست... باری، دوره کلی عالم وجود را گوئیم آن عبارت است از مدتی مدیده و قرون و اعصاری بی حد و شمار و در آن دوره مظاهر ظهور جلوه به ساحت شهود نمایند تا ظهور کلی عظیمی آفاق را مرکز اشراق نماید و ظهور او سبب بلوغ عالم گردد. دوره او امتدادش بسیار است. مظاهری در ظل او بعد مبعوث گردند و به حسب اقتضای زمان تجدید بعضی احکام که متعلق به جسمانیات و معاملات است نمایند، ولی در ظل او هستند. ما در دوره‌ای هستیم که بدایتش آدم است و ظهور کلیه اش جمال مبارک." (مفاوضات، ص 14-113)

آدم که بود؟

در تورات به خلقت آدم به این صورت اشاره شده است، "و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید؛ او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را نر و ماده آفرید و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت، بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط یابید..." (سفر پیدایش، باب اول، آیات 26 به بعد)

حضرت بهاءالله در تأیید کلام فوق می‌فرمایند، "أشهدُ انَّ بقبضةٍ من هذا الترابِ خُلِقَ آدمُ الأولى لذا سُمِّيَ أبو البشرِ في ملكوتِ الأسماءِ و جعلهُ اللهُ أوَّلَ ذكْرِه بين الخلائقِ اجمعين." (رسالة تسبیح و تهلیل،

ص 104 / مضمون: گواهی می‌دهیم که آدم اول به مشتی از این تراب آفریده شد و بنابراین به ابوالبشر در ملکوت اسماء نامیده گشت و خداوند او را اول ذکرش بین کلّ خلایق قرار داد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "اما قضیه ابوالبشر آدم که در کتب مقدّسه مذکور تأویل دارد و تفسیر خواهد. مقصود از ایجاد، خلقت روحانی است و وجود رحمانی، والا اندک ملاحظه بشود اطفال نیز ادراک کنند که این کون نامتناهی جهان هستی این وجود بی‌پایان، این دستگاه عظیم، این کارخانه قدرت قدیم شش هزار ساله نیست بسیار پیش از این است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 8-157)

به این نکته نیز باید در حاشیه اشاره داشت که حضرت نقطه اولی جدّه را "ارض حوا" نامیده‌اند. وجه تسمیه بندر جدّه از این جهت است که محلّ زندگی آدم و حوا را در آن صفحات می‌دانند و قبر حوا را که امّالبشر و جدّه نوع انسان دانسته‌اند، در اینجا نشان می‌دهند. (محمدعلی فیضی، حضرت نقطه اولی، ص 135، پاورقی 1)

در اعتقادات اسلامی محلّ هبوط آدم جزیره سریلانکا یا سراندیب بوده است. در بسیاری از روایات، کوه سراندیب (سیلان یا سری لانکا) را در جنوب هندوستان به عنوان محلّ هبوط و اقامتگاه اولیه آدم ذکر کرده‌اند. (رحله ابن بطوطه، ج 4، ص 2-181) در این جزیره کوهی است که پرتغالیها آن را کوه آدم نامیده‌اند و گفته می‌شود در آن کوه جای پای آدم است. (مجله الهلال، سال 1352، شماره 7، ص 964) ارتفاع این کوه 7420 پاست. می‌گویند گگاهی که در این جزیره می‌روید از برگ‌هایی است که آدم با خود از بهشت حمل کرد. (تاریخ طبری، ج 1، ص 5-121 و ص 126)

مسلمانان، مسیحیان و بودائیان به زیارت جای پای آدم که بر روی سنگی بر فراز کوه آدم حک شده، می‌روند. (رحله ابن بطوطه، ج 4، ص 2-181)

منشاء این فکر که محلّ فرود آدم در جنوب هندوستان بوده، پندار بعضی از مفسران بر اساس آنچه در سفر پیدایش تورات آمده است، می‌باشد. که در بهشت آدم چهار نهر جریان داشته که نخستین آن فیشون می‌باشد، فکر کرده‌اند رود فیشون نهر هند است و بهشت عدن در هندوستان و آدم و حوا پس از خروج از هندوستان به جنوب جزیره سراندیب (سیلان) هبوط کرده‌اند. اما وقتی باستان شناسان خرابه‌های بین‌النهرین را مورد کاوش قرار دادند، دریافتند که بهشت آدم در بین‌النهرین بوده است. (مجله الهلال، سال 1352، شماره 7، ص 964)

اما در مورد محلّ دفن حواّ نویسندگان از قبیل ابن مجاور (سدهٔ سیزدهم)، ابن جبیر (اواخر سدهٔ دوازدهم، اداریسی (اواسط سدهٔ دوازدهم) اظهار داشته‌اند که مقبرهٔ حواّ در جدّه واقع است. (وفیات الأعیان و انباء ابناء الزّمان، اثر قاضی بان خلکان [608-681 قمری]). اما از آنجا که وهابیان مخالف دعا خواندن آدمیان بر سر مراقد مقدّسین هستند، این مرقد در سال 1928 توسط شاهزاده فیصل، نایب‌السلطنهٔ حجاز، تخریب شد. (مقالهٔ "Arabia: Tomb of Eve" مندرج در مجلهٔ تایم، 27 فوریه 1928)

آدم و حواّ

اگرچه در تورات در باب اوّل سفر پیدایش ذکر شده است که "پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید"، اما در باب دوم به خلقت حواّ از آدم اینگونه اشاره می‌نماید، "خداوند خدا گفت خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم... خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود." (آیات 18 به بعد)

بنابراین، باید این حکایت معنایی داشته باشد که ظاهر آن گویای آن نیست. بیان حضرت عبدالبهاء در مفاوضات توضیحی بر این حکایت است. هیکل مبارک می‌فرماید:

"مقصد از آدم روح آدم است و از حواّ نفس آدم. زیرا در بعضی مواضع از کتب الهیه که ذکر انانث می‌شود مقصد نفس انسانی است." (ص 88، فصل 30 [ل]) در مقام دیگر نیز می‌فرمایند، "المقصود من حواّ نفس آدم." (امر و خلق، ج 2، ص 153 / دوجلدی، ص 430)

توضیح بیشتر را در تفسیر فصّ نگین اسم اعظم می‌یابیم که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "مقصد از آدم حقیقت فائضهٔ متجلیهٔ فاعله است که عبارت از ظهور اسماء و صفات الهیه و شئون رحمانیه است و حواّ حقیقت مقبسهٔ مستفیضةٔ مستنبئهٔ منفعله است که منفعّل به جمیع صفات و اسماء الهیه است." (مائدهٔ آسمانی، ج 2، ص 102)

البته حضرت عبدالبهاء در جایی اشاره دارند که، "اما آدم و حوا زوج و زوجه و سرسلسله نوع انسان بودند." (امر و خلق، دوجلدی (1-2)، ص 433) در یکی از خطابه‌های مبارک چنین بیان می‌فرمایند، "ملاحظه کنید در حالی که حیوان عقل ندارد، ادراک ندارد؛ با وجود این الوان سبب اختلاف نمی‌شود. چرا انسان که عاقل است اختلاف می‌کند. ابدأ سزاوار نیست. علی‌الخصوص سفید و سیاه از سلاله یک آدمند، از یک خاندانند، در اصل یکی بوده‌اند، یک رنگ بوده‌اند. حضرت آدم یک رنگ داشت، حوا یک رنگ داشت. سلاله جمیع بشر به آنها می‌رسد. پس اصل یکی است. این الوان بعد به مناسبت آب و اقلیم پیدا شده. ابدأ اهمیت ندارد." (خطابات مبارکه، ج 2، ص 40-41)

بنابراین، افسانه خلقت از سوی روحانی محض است، یعنی آدم روح انسان و حوا نفس او است و این دو در واقع با کمک هم در این عالم فعالیت دارند و از جسم بهره می‌گیرند تا سبب ارتقاء نفس و بالتبع ارتقاء روح شوند. حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای می‌فرمایند، "در عالم انسانی سه مقام است. مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسان است که با جمیع حیوانات در جمیع قوئ و جمیع شئون مشترک است. زیرا جسم حیوان مرگب از عناصر و جسم انسان نیز مرگب از عناصر است... ولی حیوان نفس ناطقه ندارد. این نفس ناطقه واسطه است میانه روح انسانی و جسم. این نفس ناطقه کاشف اسرار کائنات است ولی اگر از روح مدد گیرد و از روح استفاضه کند؛ والا اگر مدد از روح به نفس نرسد آن هم مثل سائر حیوانات است؛ چه، مغلوب شهوات است... اما اگر این نفس از عالم روح استفاضه کند آن وقت انسانیت او آشکار می‌شود." (خطابات مبارکه، ج 1، ص 167-168)

حال، نفس ممکن است به سوی عوالم ناسوت میل پیدا کند، که گویم تنزل کرده است و اگر به سوی روح تمایل یابد، گویم ترقی کرده است. از عالم ناسوت به صورت مار تعبیر شده است. مراتب ترقی نفس را حضرت عبدالبهاء در لوحی مندرج در مکاتیب عبدالبهاء (ج 1، ص 87 به بعد) توضیح داده‌اند.

اما، این که در تورات آمده است که آدم را "به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم" در بیان حضرت عبدالبهاء "مراد صورت اسماء و صفات الهی است والا ذات باری از صور مادی مقدس است و از امثال و اشباه منزّه و مبرا." (بدایع الآثار، ج 1، ص 403)

داستان خطای حضرت آدم و خروج از بهشت

این داستان در تورات به این گونه ذکر شده است که، "پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه"

درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری. زیرا روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد... آدم و زنش هر دو برهنه بودند و نجلت نداشتند." (سفر پیدایش، باب 2، آیات 15-17، آیه 25)

در باب بعدی سفر پیدایش داستان خطای او و همسرش را چنین بیان می‌کند، "و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید. زن به مار گفت از میوه درختان باغ می‌خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید مبدا بمیرید. مار به زن گفت هرآینه نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش‌افزا، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشان ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت بجا هستی. گفت چون آوازت را در باغ شنیدم ترسان گشتم. زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم. پس خداوند خدا به زن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم. پس خداوند خدا به مار گفت چون که این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی، بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد... و به زن گفت الم و حمل ترا بسیار افزون گردانم. با الم فرزندان خواهی زائید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود... و به آدم گفت چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد."

اما این تمثیل است و باید دید که حقیقت قضیه چه بوده است. در آثار مبارکه که در این باب توضیحاتی داده شده است.

حضرت بهاءالله در سورة النصح راجع به حضرت آدم می‌فرماید که او را در ظلّ شجره فردوس مقرر و مأوی مقرر فرمودند و اسرار امر را به او آموختند و به او امر کردند که از همه چیز بخورد مگر شجره روح که مختص خود خداوند است و بس. پس وقتی در او مشتهیات نفسانی یافتند، او را از جنت

خارج کردند و بعداً به او نشان دادند که چه اشتباهی مرتکب شده که هفتاد هزار سال زاری کرد، پس هفتاد هزار سال سجده کرده و جبین بر خاک نهاد و چون سر برداشت عرض کرد، "سبحانک أن لا اله إلا أنت. فارحمني و لا تأخذني بما أكتسبت أيدای و إنک أنت غافر کل شیء و راحمه... فاغفر لی یا محبوبی عما فعلت بین یدیک." (لمعات الانوار، ص 351) باید توجه داشت که مقصود از طول مدّت مذکور مدّتی مدید است.

در موارد دیگر نیز این طول مدّت که در کتب مقدّسه و آثار مبارکه ذکر شده است. مثلاً در مورد حضرت موسی جمال مبارک می‌فرمایند، "در این هنگام طلعت کلیم از افق اراده حیّ قدیم ظاهر و مشهود. سبحان من أظهره و سبحان من بعثه و کلمه من بجوحة النار موسی موسی أنا إله أبیک إله ابراهیم و اله اسحق و اله یعقوب. فلما سمع النداء من قطب النار و أخذهُ جذبُ الجبار غطی وجهه من الخوف و لا یقدر أن ینظرَ إليها و انصعق من نداء القرب واحد و ثمانین الف سنة... (مائدة آسمانی، ج 4، ص 38) یا در مورد طولانی بودن نوحه حضرت نوح حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "نوحه نوح کانت کالنّیاح الّذی یمتدّ فی سبعین الف سنة." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 134) یا در مورد معراج حضرت رسول اکرم جمال قدم می‌فرمایند، "قل انّ محمّد قد عرّج سبعین الف سنة إلى أن بلغ الی فناء هذا الباب. فویل لمن کذب و تولّى..." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 113)

حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "نوحه آدم فی سبعین سنة لیست عبارة عن السنین المعروفة و الأعوام الممدودة؛ بل إنّها زمنٌ مفروضٌ یستوعب زماناً ممدوداً..." (امر و خلق، ج 2، ص 192)

باری، پس از آن بود که مورد رحمت الهی قرار گرفت و با اشک چشم خودش غسل داده شد و از هر گاهی پاک و طاهر گشت و چون منزّه و مقدّس گشت به مقام نبوت و رسالت مبعوث شده نزد خالق اعزام گشت. آنچه که حضرت آدم مأمور بود با خلق در میان بگذارد چند مطلب بود: 1- خداوند مرا برای امر خود برگزیده؛ 2- مرا آیتی از سوی خود برای شما قرار داده؛ 3- ای مردم تقوای الهی پیشه کنید و در روی زمین فساد نکنید؛ 4- فضل الهی را غنیمت دانید؛ 5- برای خودتان غیر او دوستی برنگزینید؛ 6- در ارض وجود خود آنچه را که به زبان برگزیده‌ای منع کرده مرتکب نشوید تا در یوم قیامت در حضور او محشور شوید.

همین رساندن پیام الهی سبب شد که مردم از او اعراض کنند و به آیاتش کفران ورزند و از آن حضرت آیتی دیگر خواستند. بعد از حضرتش نوبت به فرزندش رسید. به نظر می‌رسد مقصود حضرت

بهاء الله از فرزندش شیث باشد که در باب پنجم سفر پیدایش به او اشاره شده است. در جای دیگر به حضرت شیث اشاره خواهد شد.

حضرت عبداله‌بهاء در مفاوضات موضوع خطای حضرت آدم را بیشتر توضیح داده‌اند. ایشان می‌فرمایند، "مقصد از شجره خیر و شر عالم ناسوتی است. زیرا جهان روحانی الهی خیر محض است و نورانیت صرفه... مقصد از مار تعلق به عالم ناسوتی است. آن تعلق روح به عالم ناسوتی سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق به عالم تقيید دلالت کرد و از ملکوت توحید به عالم ناسوت توجه نمود و چون روح و نفس آدم به عالم ناسوت قدم نهاد از جنت اطلاق خارج گشت، در عالم تقيید افتاد؛ بعد از آن که در علو تقدیس بود و خیر محض، به عالم خیر و شر قدم نهاد. مقصود از شجره حیات اعلی رتبه عالم وجود، مقام کلمه الله است و ظهور کلی. لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور اشرف مظهر کلی آن مقام ظاهر و لائح گشت. زیرا مقام آدم من حیث ظهور و بروز کجالات الهیه مقام نطفه بود و مقام حضرت مسیح رتبه بلوغ و رشد و طلوع نیر اعظم رتبه کمال ذاتی و کمال صفاتی بود. این است که در جنت اعلی شجره حیات عبارت از مرکز تقدیس محض و تنزیه صرف، یعنی مظهر کلی الهی، است." (مفاوضات، فصل 30 [ل]، ص 88)

در توضیحی دیگر از قلم مرکز میثاق نازل، "و اما مسئله حضرت آدم و شجره مراد نه چنان است که عوام می‌فهمند. مقصد از شجره مقام ظهور بلوغ هیكل امر الهی است به اعلی المقامات و آن مشروط به یوم موعود و قبل از یوم موعود ظهور بلوغ و رشد ممکن نه. حضرت آدم خواست که شریعت الله به نهایت درجه بلوغ رسد ممکن نشد. زیرا بلوغ و رشد امر الله منوط به مشروط به یوم موعود مبارک بود. مثلاً طفل در سن شیرخواری ممکن نه که کجالات انسانی بتمامها در او ظاهر شود و از اطعمه لذیذه تناول نماید. بلکه باید به شیر اکتفا کند تا به سن رشد رسد و کجالات عالم انسانی در او ظاهر و لائح گردد. والا نه این است که حضرت آدم عصیان نمود و خطا کرد. این عصیان عبارت از حسنات الأبرار سیئات المقرین است. نه خطا و عصیانی که عوام می‌فهمند."

نقش حضرت مسیح در رفع گناه اولیه

مسیحیان معتقدند که به علت گناه حضرت آدم که به "گناه اولیه" معروف است، تمام نسل حضرت آدم متحمل مشقات شدند و آن گناه را با خود حمل کردند تا زمان حضرت مسیح که حضرت مسیح خود را فدا فرمود تا گناه اولیه پاک شود. حضرت عبداله‌بهاء این را منافی عدالت الهی می‌دانند: "ملاحظه نمایید که اگر به حسب تصور اهل کتاب مقصد این معنی ظاهر ظاهر باشد ظلم محض است و

جبر صرف. اگر آدم در تقرب به شجره ممنوعه گاهی نمود خلیل جلیل را چه ذنبی و موسای کلیم را چه خطایی؛ نوح نبی را چه عصیانی، یوسف صدیق را چه طغیانی. انبیای الهی را چه فتوری و یحییٰ حضور را چه قصوری. آیا آن عدالت الهی قبول نماید که این مظاهر نورانی به جهت گناه آدم در بحیم الیم مبتلا گردند تا آن که حضرت مسیح آید و قربان گردد و آنان از عذاب سعیر نجات یابند. چنین تصور از هر قواعد و قوانینی خارج است و ابداً نفس هوشمندی قبول ننماید." (مفاوضات، فصل 30 [ل]، ص 89)

اما تفسیر آن چیست؟ و نقش حضرت مسیح در این میان چه بوده است؟ حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "از دور آدمی تا زمان حضرت مسیح چندان ذکری از حیات ابدیه و کمالات کلیه ملکوتیه نبود. این شجره حیات مقام حقیقت مسیح بود که در ظهور مسیحی غرس گشته و به اثمار ابدیه مزین شد. حال، ملاحظه نمایید که چه قدر این معنی مطابق حقیقت است." (همان، ص 88)

بنابراین، چون انسان از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت مسیح در دوران طفولیت سیر می‌کرد، راجع به عوالم روحانی با او صحبتی نمی‌شد و فقط روابط اجتماعی و رفتار و سلوک فردی به او تعلیم داده می‌شد بی آن که سخنی از روحانیات به میان آید. وقتی حضرت مسیح ظاهر شدند از عوالم بعد صحبت کردند و وعده دیدار در حضور پروردگار را به مؤمنان دادند و به این ترتیب آنها را به جهانی برتر و بهتر امیدوار ساختند تا بتوانند جمیع مشقات این عالم مادی را تحمل نمایند و در سبیل مستقیم قدم بردارند.

نسبیت نگاه اول

در اینجا باید به نکته مهمی اشاره داشت و آن نسبیت نگاه است. نه آن که این خطا فی نفسه نگاه باشد. بلکه نسبت به آنچه که برتر و بهتر است نگاه محسوب می‌شود. در واقع تعبیری از "حسنات الأبرار سیئات المقربین" است. این نه بدان معنی است که حضرت آدم مرتکب معصیتی شده باشد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "این نگاه در حضرت آدم بالنسبه به مراتب است. هرچند از این تعلق نتایج کلیه حاصل، ولی تعلق عالم ناسوتی بالنسبه به تعلق عالم روحانی لاهوتی نگاه شمرده گردد و حسنات الابرار و سیئات المقربین ثابت شود. مانند قوای جسمانی که بالنسبه به قوای روحانی قاصر است؛ بلکه این قوت بالنسبه به آن قوت ضعیف محض شمرده گردد؛ و همچنین حیات جسمانی بالنسبه به وجود ملکوتی و حیات ابدی ممت شمرده شود." (مفاوضات، ص 90)

بیان دیگری که حضرت عبدالبهاء دربارهٔ نگاه منسوب به حضرت آدم ذکر می‌کنند حرکتی قبل از موعد بود. یعنی حضرت آدم میل داشتند آنچه را که مربوط به دوران بلوغ نوع بشر است، در دوران شیرخوارگی بیان کنند. البتّه این یکی از معانی حکمت است. حضرت بهاءالله بارها تأکید فرموده‌اند که، "شیر به اندازه باید داد تا اطفال روزگار به جهان بزرگی در آیند." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص 69) لهذا، حضرت آدم منع از بیان مطلب شد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "شجرهٔ حضرت آدم مقام بلوغ عالم است. حضرت آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد جلوه نماید، سبب تأخر شد. چنان که پدر مهربان خواهد که طفل شیرخوار از الطف غذاهای گوارا تناول نماید. لکن معدهٔ شیرخوار هضم نتواند و نتیجه برعکس بخشد و از غذاهای اصلی نیز باز ماند. اغیار مانند ثمر و بار خام از درخت و دار ساقط شود و نتیجه ندهد و وجودش نابود گردد و در هلاک و خذلان ابدی افتد. اما ابرار مانند میوهٔ رسیدهٔ خوشگوار جلوه گاه کجالات شجرهٔ فضائل کردند و به درجهٔ بلوغ رسند و جمیع شئون شجر را منطوی در حقیقت خویش مشاهده نمایند. بیگانگان محروم‌اند و آشنایان محرم خلوتگاه حی قیوم آنان ساقط‌اند و یاران لاقط. آنان بی‌ثمر و اثرند و اینان مانند شجر." (مائدهٔ آسمانی، ج 9، ص 134)

در کلام دیگر حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند که این منع تشریحی و تحریمی نبود بلکه منع وجودی بود. حضرت آدم "احبّ و تمّی ظهور الکالات الإلهیّة و الشّؤون الرّحمانیّة الّتی ظهورها منوطهٔ بظهور سیّد الوجود. نفوطب بخطاب وجودی أنّ هذا الأمر ممتنع الحصول مستحیل الوقوع کامتناع ظهور التعقل و الرّشد للأجنّة فی بطون الأرحام و النّطفة فی الأصلاب فی ما کان یتنی ظهور هذه الکالات الرّحمانیّة و الشّؤون الرّبانیّة فی دور الجنین و ذلك ممتنع مستحیل. فالّدور وقع فی امر عسیر و ما کانت النّتیجة إلّا شیء یسیر و هذا عبارة عن الخروج من الجنّة." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 124/ مضمون: حضرت آدم دوست داشت و تمنا کرد که کجالات الهیه و شئون رحمانیه که ظهورش منوط به ظهور حضرت محمد بود، در آن زمان ظاهر شود. به خطاب به او رسید که حصول این امر محال و وقوع آن غیرممکن و مانند ظهور اندیشه و رشد در جنین در بطن رحم مادر و نطفه در اصلاب پدر است که بخواهد کجالات رحمانی و شئون ربانی در دور جنین ظاهر شود که البتّه غیر ممکن است. پس آن دور در امر مشکلی قرار گرفت و نتیجه چیزی جز امری جزئی و اندک نبود و همین عبارت از خروج از بهشت محسوب می‌شود.)

خواسته‌های قبل از موقع حضرات انبیاء

البته مشابه این امر به بیان حضرت عبدالبهاء باز هم در ادوار انبیاء واقع شده بود. مثلاً حضرت سلیمان به خداوند فرمود، "هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي." (سوره ص، آیه 35 / به من سلطنتی بخش که سزاوار هیچ کس پس از من نباشد.) این مقام در آن زمان قابل حصول نبود. چه که مربوط به دوران حضرت بهاءالله بود. حضرت عبدالبهاء در لوحی اشارتی ظریف به آن دارند: "ای طائف حول ضریح مطهر، حمد کن خدا را که به چنین موهبت الهیه فائز شدی و به چنین نعمت غیرمتناهیّه واصل در مقامی وارد شدی که مطاف ملاً اعلاست و کعبه اهل ملکوت ابهی ... حضرت کلیم الله را وادی ایمن است و حضرت خلیل الله را ملجأ امن و ملاذ و مأمن. حضرت لوط را رکن شدید است و حضرت یعقوب را موطن مجید. حضرت داود را محراب عبادت است و حضرت سلیمان را «ربّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي». حضرت زکریا را مسجد تبّتل و عبودیت است و حضرت یحیی را وادی ملکوت و صحرای بشارت. حضرت روح الله را محلّ تجلیات است و حضرت حبیب الله را «سبحان الذی أُسْرِيَ». معاهد انبیاست و مشرق انوار آیات ربّه الکبری... معهد لقاست و محلّ معراج سید «اوادنی»." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 6، ص 8-387)

مورد دیگری از این قبیل را می توان درباره حضرت ابراهیم دانست که از حق تقاضا فرمود به او اطمینان قلبی عنایت فرماید. لهذا به خداوند عرض کرد، "رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالِي بَلَىٰ وَلٰكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي." (سوره بقره، آیه 260) جمال قدم در سوره رئیس می فرماید اگر حضرت ابراهیم در این زمان بود می فرمود که به مرحله اطمینان رسیدم: "هَذَا يَوْمٌ ... لَوْ اَدْرَاكَ الْاٰخِلِيْلُ لِيَضَعُ وَجْهَهُ عَلَي التَّرَابِ خَاضِعًا لِلّٰهِ رَبِّكَ وَيَقُولُ قَدِ اٰطَمْتُ قَلْبِي يَا اِلٰهَ مَنْ فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِيْنَ وَ اَشْهَدُ تَنِي مَلَكُوتَ اَمْرِكَ وَ جَبْرُوتَ اِقْتِدَارِكَ وَ اَشْهَدُ بَظُهُورِكَ اَطْمِئِنَّتُ اَفْتَدَةُ الْمُقْبِلِيْنَ." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 214 / مضمون: این روزی است که اگر حضرت خلیل در این زمان حضور داشت وجه خود را در کمال فروتنی نسبت به خدای خود بر خاک می نهاد و می فرمود قلم اطمینان یافت ای خدای کسانی که در ملکوت آسمان و زمین هستند و تو ملکوت امرت و جبروت اقتدارت را به من نشان دادی و شهادت می دهم که به ظهورت دلهای مقبلین اطمینان یافت.)

مورد دیگر تقاضا حضرت رسول اکرم برای عرفان الهی بود که در آن زمان حاصل نشد و خود حضرتش فرمود، "ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك." در همان لوح فوق حضرت بهاءالله اشاره دارند که، "هَذَا يَوْمٌ لَوْ اَدْرَاكَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلَ اللّٰهِ لَقَالَ قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا مَقْصُوْدَ الْمُرْسَلِيْنَ."

مورد دیگر تقاضای حضرت موسی بود برای لقای الهی که به خطاب "لن ترانی" مخاطب شد. اما در این زمان حاصل شد. چه که در همان لوح جمال مبارک می‌فرمایند، "هذا يومٌ ... لو أدركهُ الکَلِمُ لَيَقُولُ لَكَ الحمدُ بما أُرَيْتَنِي جَمَالَكَ وَجَعَلْتَنِي مِنَ الزَّائِرِينَ".

البته باید به یک نکته اذعان داشت و آن این که هر گونه خطاب و عتاب به حضرات انبیاء از سوی خداوند خطاب به امت آنها است نه خود آنها. حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "هر خطاب الهی که از روی عتاب است، ولو به ظاهر به انبیا است، ولی به حقیقت آن خطاب توجه به امت دارد و حکمتش محض شفقت است تا امت افسرده و دلگیر نگردند و خطاب و عتاب گران نیاید. لهذا به ظاهر خطاب به انبیاست... و از این گذشته پادشاه مقتدر مستقل اقلیمی عبارت از جمیع آن اقلیم است. یعنی آنچه گوید قول کل است و هر عهدی بنماید عهد کل. چه که اراده و مشیت عموم اهالی فانی در اراده و مشیت اوست. بهمچنین هر پیغمبری عبارت از هیأت عمومی امت است لهذا عهد و خطاب الهی به او عهد و خطاب با کل امت است و اغلب خطاب زجری و عتاب بر ملت قدری گران آید و سبب انکسار قلوب گردد. لهذا حکمت بالغه چنان اقتضا کند." (مفاوضات عبدالبهاء، ص 118-9)

انبیاء در کمال اطاعت و تسلیم در مقابل اراده الهی هستند. حضرت عبدالبهاء آنها را به برگ درختان تشبیه می‌کنند که به وزش اریاح اراده الهی به حرکت آیند نه به اراده و خواست خود. "چه که این نفوس مبارکه منجذب به نفحات محبة الله‌اند و اراده‌شان به کلی منسلب. قولشان قول خدا و امرشان امر خدا و نهیشان نهی خداست... اگر چنین نباشد آن پیغمبر چگونه امین است و چگونه سفیر حق گردد و اوامر و نواهی حق را تبلیغ نماید. پس آنچه در کتب مقدسه در حق مظاهر ظهور ذکر قصور است از این قبیل است." (همان، ص 119)

جانشین حضرت آدم

آدم و حوا سه پسر و دو دختر داشتند. فرزند ارشدش قابیل (قائن) بود. سپس هابیل به دنیا آمد. قابیل به کشاورزی و هابیل به گلهداری پرداخت. در آن زمان قربانی کردن برای خداوند مرسوم شد و قابیل محصول خود را تقدیم خداوند نمود و هابیل نیز "نخست‌زادگان گلّه خویش و پیه آنها" را تقدیم نمود. خداوند هدیه هابیل را پذیرفت و هدیه قابیل را مردود شمرد. قابیل در خشم شد. خداوند به او گفت، "چرا خشمناک شدی و چرا سر خود را به زیر افکندی؟ اگر نیکویی می‌کردی آیا مقبول

نی‌شدی و اگر نیکویی نکردی، نگاه بر در در کمین است و اشتیاق تو دارد اما تو بر وی مسلط شوی." (سفر پیدایش، باب چهارم، آیه یک به بعد)

پس قابیل بر برادر خود قیام کرد و او را کشت و خداوند او را ملعون شمرد و عقوبت او را سرگردانی قرار داد. قابیل به خداوند گفت "عقوبتم از تجلم زیاده است. اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی و از روی تو پنهان خواهم بود و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می‌شود هر که مرا یابد مرا خواهد کشت. خداوند به وی گفت پس هر که قائن را بکشد هفت چندان انتقام گرفته شود." (همان، آیات 8 به بعد)

در قرآن کریم نیز در سوره مائده آیه 34 حکایت هابیل و قابیل ذکر شده است. جناب اشراق خاوری (قاموس ایقان، ج 1، ص 623) داستان را از قول میرخواند خاوندشاه در کتاب روضة الصفا چنین می‌آورند:

"حوا هر بار که حامله گشتی پسری و دختری آوردی و اول فرزندی که از وی متولد گشت قابیل بود با توأم خود اقلیمیا؛ و دوم هابیل با خواهر خود لبودا. و چون ایشان به مرتبه بلوغ رسیدند آدم بنا بر فرمان ایزد تعالی خواست که لبودا را با قابیل نکاح کرده و اقلیمیا را به هابیل دهد. قابیل به واسطه آن که اقلیمیا جمالی فائق داشت از این معنی امتناع نموده گفت من توأم خود را نگذارم که در تحت تصرف دیگری در آید و تو از آن جهت که هابیل را از من دوست‌تر داری می‌خواهی که اقلیمیا را بدو بدهی. آدم گفت من این کار را بنا بر خبر جبرئیل می‌کنم... قابیل عناد و لجاج مسلوک داشته هر چند پدر او را نصیحت کرد سودمند نیفتاد. آخر الامر آدم گفت قربان کنید و قربان هر که مقبول افتاد اقلیمیا او را باشد... در آن حال به دعای حضرت آدم آتش از جانب آسمان آمده اول قابیل و قربان او را استشمام نمود، هیچ تصرفی در قربان او نکرد. آنگاه به جانب هابیل شتافته از قربان او اثری نگذاشت... چون آدم به طواف بیت‌الله رفت قابیل فرصت نگاه داشت تا آن که یک روز هابیل را در سر کوهی در خواب یافت و به تعلیم شیطان سنگی چنان بر سر آن مظلوم زد که تا قیامت بیدار نگردد."

ازدواج هابیل و قابیل با خواهران خود مورد تأیید حضرت عبداله‌اء نیز هست. ایشان راجع به اساس ادیان الهی و فروع نازله در هر دور می‌فرمایند، "... قسم ثانی تعلق به معاملات دارد و آن فرع است و به اقتضای زمان تغییر می‌کند. در زمان نوح مقتضی بود که انسان حیوانات بحریه را بخورد. در زمان

ابراهیم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را نکاح نماید چنانچه هابیل و قابیل نمودند، لکن در تورات حرام است." (بدایع الآثار، ج 1، ص 302)

در آثار مبارکه بیاناتی درباره مواضع فوق می‌توان یافت که شاید صرفاً اشاره به ما نُزِلَ مِنْ قَبْلِ بَشَرٍ باشد. درباره هابیل و قابیل این اشارات را می‌توان یافت:

جمال قدم در ایقان شریف راجع به درخواست معجزه از حضرت رسول اکرم می‌فرمایند، "روزی جمعی از مجاهدان آن جمال بی مثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء عرض نمودند: "إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقَرَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ." مضمون آن این است که پروردگار عهد کرده است به ما که ایمان نیاوریم به رسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید، یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند، چنانچه در حکایت هابیل شنیده‌اند و در کتب مذکور است." (طبع آلمان، ص 98) سپس چون حضرت رسول در جواب فرمودند که، "آمد به سوی شما پیش از من رسول‌های پروردگار با بینات ظاهرات و به آنچه شما می‌طلبید، پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید راست گویان؟" بعد جمال مبارک در مقام سؤال مطرح می‌فرمایند، "حال انصاف دهید، بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان؟ مع ذلک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را به عباد زمان خود فرمود؟" (همان) و به این ترتیب نسبت نبوت به هابیل داده می‌شود.

حضرت عبدالبهاء به ستم‌دیده در راه حق فرمودند، "این ره عشق است. تحمل بلا از مقتضای محبت و ولاست. افروختن و سوختن و دم فرو بستن از لوازم محبت‌الله است. در این سبیل خلیل جلیل در نار شدید افتاد و یوسف صدیق اسیر کند و زنجیر؛ حضرت هابیل قتیل قابیل شد؛ حضرت مسیح فراز صلیب بیاراست و سید حضور با کمال فرح و سرور جانفشانی نمود و سر بباخت... (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 150)

مرکز میثاق در مقام مقایسه آدمها می‌فرمایند که، "مابین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضاد و تخالف مثل نوع انسان نیست. مثلاً تجلی انوار الوهیت بر بشر بود مثل مسیح. پس ببینید که چه قدر عزیز و شریف است و همچنین پرستش و عبادت حجر و مدر و شجر نیز در بشر است ملاحظه نمایید که چقدر ذلیل است که معبود او انزل موجودات است یعنی سنگ و کلوخ بی‌روح." بعد در ادامه به مقایسه دو نوع بشر می‌پردازند، "تفاوت بین افراد نوع انسان را ملاحظه نمایید که

حضرت مسیح در صورت بشر بود و قیافا در صورت بشر؛ حضرت موسی انسان بود و فرعون انسان؛ هابیل انسان بود و قابیل انسان؛ جمال مبارک انسان یحیی انسان. این است که گفته می‌شود انسان آیت کبرای الهی است، یعنی کتاب تکوین است." (مفاوضات، ص 6-165)

حضرت ولی امرالله در مقام مقایسه حرکت ازل نسبت به جمال مبارک را از حرکت قابیل نسبت به هابیل به مراتب شنیع‌تر می‌شمارند: "این فساد و عناد که به مراتب از دشمنی و لجاج ابوجهل عم پیغمبر شدیدتر و از خیانت یهودای اسخریوطی نسبت به حضرت مسیح شرم‌انگیزتر و از رفتار پسران یعقوب در حق یوسف شنیع‌تر و از اعمال فرزند نوح منفورتر و از معامله قابیل نسبت به هابیل ظالمانه‌تر بوده از طرف یحیی، یکی از برادران صُلبی حضرت بهاءالله که قائد حزب بیان شمرده می‌شد صورت گرفت و حدوث آن موجب اتخاذ تصمیماتی از جانب اعدا گردید که منتهی به نفی مبارک به دیار بعیده شد." (قرن بدیع، طبع کانادا، ص 331)

و در مقام دیگر میرزا محمدعلی، ناقض اکبر، را، که نسبت به حضرت عبداله‌بهاء جفا روا داشت، به قابیل تشبیه می‌فرمایند، "... این حقد و عدوان که از چند سنه قبل از صعود طلعت قدم در نهان آن ناکث عهد الهی جایگزین شده در زوایای ضمیرش مستور و مکتوم بود در اثر مشاهده عنایات و الطاف مخصوصه جمال اقدس ابهی نسبت به آن غصن برومند بهاء و تجلیل و تکریم بی‌منتهی از طرف دوستان و پیروان امرالله، بل جم غفیری از نفوس غیر مؤمنه که عظمت ذاتیه هیکل مبارک را از همان اوان صباوت احساس نموده بودند بر شدت و حدت بیفزود و آن مظهر خُبث و نفاق را به عداوت ملیک وفاق برانگیخت چنان که تفوق فطریه یوسف موجب بغض و عناد برادران وی گردید و محبوبیت هابیل آتش غل در سینه قابیل برافروخت و بر قتل برادر مهرپرور مصمم ساخت و در دوره جمال اقدس ابهی نیران ضغینه و بغضا روح مطلع اعراض را احاطه نمود و آن نفس موهوم را به مخالفت جمال قیوم واداشت." (همان، ص 488)

روحیه خانم تشبیه جالبی دارند. ایشان درباره حسادت که سبب فساد در خانواده حضرت عبداله‌بهاء شده مرقوم داشته‌اند، "باید داستان قدیمی هابیل و قابیل را بدانیم که حکایت حسادت بین افراد یک خانواده است. این حکایت چون تاری در قماش تاریخ بافته شده و در تمام مراحل و وقایع تاریخ نمایان است... ضعفی که در قلوب بشر است غالباً او را وادار می‌دارد که به اشیاء بی‌ارزشی دلبستگی یابد و ضعفی که در عقل و خرد آدمی است او را به غرور می‌کشاند و مطمئن و متکی به رأی خود می‌سازد و احساساتی را برمی‌انگیزد که چشمش را کور کرده در قضاوتش خلل می‌افکند و از راه راست منحرفش می‌سازد." (منقول در قرن انوار، ص 40)

حکایت حضرت شیث

از دو فرزند حضرت آدم، یکی به مقام نبوت رسید که مقتول و شهید شد و دیگری قاتل. پس لازم بود کس دیگری به نبوت برسد و جانشین حضرت آدم گردد. آدم و حوا را فرزند دیگری خداوند عنایت فرمود. در تورات آمده است: "آدم صد و سی سال بزیست پس پسری به شبیه و به صورت خود آورد و او را شیث نامید. و ایام آدم بعد از آوردن شیث هشتصد سال بود و پسران و دختران آورد. پس تمام ایام آدم که زیست نهصد و سی سال بود و مرد و شیث صد و پنج سال بزیست و انوش را آورد و شیث بعد از آوردن انوش هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد و جمله ایام شیث نهصد و دوازده سال بود و مرد." (سفر پیدایش، باب پنجم، آیات 3 به بعد)

در اینجا باید به نکته مهمی اشاره کرد. این مدت زمان طولانی عمر افراد در قدیم‌الایام برای ما قابل قبول نیست. از حضرت عبدالبهاء سؤال شده است. در جواب فرمودند: "آنچه ذکر امتداد حیات سلف است امری است نه به حسب اصطلاحی در این ایام. زیرا در ازمنه قدیمه سنین مختلفه بوده. بعضی یک دور ماه را یک سال می‌شمردند و بعضی دور آفتاب را و همچنین دور هر یک کوکب سیاری را یک سال می‌نامیدند. مثلاً سنه قمری، سنه شمسی، سنه زهره، سنه عطاردی، سنه مریخ سنه مشتری، سنه زحلی که عبارت از مدت دوریه کواکب است و الا ایام حیات همین که واضح و پدید است. نهایت آن که اجسام پیشینیان از جهت معیشت بسیط قوی‌تر بود و بنیه شدیدتر." (مائدة آسمانی، ج 2، ص 72)

در آثار اسلامی نیز به حضرت شیث اشاراتی وجود دارد. خلاصه مضامین آن این که چون هابیل به شهادت رسید حضرت آدم شکایت به خدا برد و خداوند در ازای هابیل فرزندی به او عنایت کرد که شیث نام نهاد و چون این هدیه خداوند بود کنیه او "هبة الله" شد. این اعتقاد وجود دارد که از هابیل نسلی باقی نماند. نسل قابیل نیز به علت ارتکاب گناهی از قبیل زنا، شرب خمر، آتش‌پرستی و استفاده از آلات لهو و لعب در طوفان نوح از بین رفتند و فقط خاندان شیث باقی ماند. لذا نسل بشر از طریق شیث به حضرت آدم می‌رسد. شیث به فرمان خدا جانشین و وصی آدم شد و تمام علومی که به آدم داده شده بود به شیث منتقل گردید. (عقاید اسلام در قرآن، ج 1، ص 239) او پس از درگذشت آدم به مقام نبوت رسید (ترجمه تفسیر طبری، ج 2، ص 396 - 398) اما برای آن که به دست قابیل به قتل نرسد، به امر حضرت آدم، مدتی در حال تقیه بود. (ترجمه تفسیر طبری، ج 2، ص 399 / مناهج البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 176)

طبق عقاید اسلامی شیث مانند آدم و سایر پیامبران دارای چندین صحیفه آسمانی بود. بیشترین تعداد صحیفی که به شیث نسبت داده می‌شود 50 صحیفه است. (ترجمه تفسیر طبری، ج 2، ص 399)

مدفن شیث را غاری مشهور به غار گنج در کوه ابوقیسیس می‌دانند که مدفن آدم و حوا نیز هست. (باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، ص 266) بعضی دیگر قبر او را در شهر موصل می‌دانند. در بلخ در شمال افغانستان نیز مرقدی منسوب به شیث پیامبر وجود دارد. در شهر نبی شیث در بعلبک در شرق لبنان نیز قبری وجود دارد که آن را منسوب به شیث نبی می‌دانند.

حضرت بهاء‌الله به نبوت شیث اشارتی دارند. در سورة النصح می‌فرمایند، "ثم بعد ذلك اصطفينا ابنة بعده و جعلناه آية من لدنا و أرسلناه إلى قومہ لعل الناس كانوا بوجه الله يتوجهون. فلما جاءهم بآيات بينات اذاً اعرضوا عنه و كانوا من الذينهم في ازل الآزال عن وجه الجمال معرضون." (لمعات الأنوار، ص 352 / سپس پرسش را برگزیدیم و او را آیتی از سوی خود قرار دادیم و به سوی قومش فرستادیم تا که شاید مردمان به محل تجلی الهی توجه نمایند. پس وقتی آیات بینات را برای آنها برداز او روی برگرداندند و در زمره کسانی قرار گرفتند که از آغاز بی‌آغاز از جمال الهی اعراض کرده‌اند)

در آثار مبارکه اشاره دیگری به حضرت شیث نداریم مگر بیان حضرت ربّ اعلی که در مقام وحدت انبیاء می‌فرمایند، "یا معشر الخلائق ألا من أراد أن ينظر إلى آدم و شیث فها أنا آدم و شیث... (ایام تسعه، ص 43)

حضرت عبدالبهاء در بیان مخالفت ناس با انبیاء الهی می‌فرمایند، "ملاحظه نماید خون هابیل را سبیل نمودند و حضرت شیث را جامه رثیث در بر کردند نوح نجی را به نوحه و این قرین نمودند و سخره و استهزا روا داشتند..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 123)

اما جناب ابوالفضائل به نقل از عمادالدین ابوالفدا الحموی درباره امت سریان و صابئین می‌نویسند، "أمة السُریان هي أقدم الامم و كلام آدم و بنیه بالسُریانی و ملتهم هي ملّة الصّابئین و یدکرون انهم أخذوا دینهم عن شیث و ادریس و لهم کتاب یعزونه إلى شیث و یسمونه صحف شیث یدکر فيه محاسن الأخلاق مثل الصدق و الشجاعة و التعصّب للغریب و ما أشبه ذلك و یأمر به و یدکر الرذائل و یأمر باجتناها..." (فرائد، طبع آلمان، ص 334-335 / مضمون: سریانی‌ها قدیمی‌ترین امت‌ها هستند و کلام آدم و دو پرسش به سریانی است و ملتشان همان صابئین هستند و گویند که دین خود را از شیث و ادریس گرفته‌اند و کتابی دارند که آن را به شیث نسبت می‌دهند و نام آن را "صحف شیث" گذاشته‌اند که در

آن محاسن اخلاق مثل صدق، شجاعت، غیرت و حمیت نسبت به غریبه‌ها و امثال ذلک ذکر شده که به آن امر می‌کند و صفات غیرمرضیه را ذکر کرده که به پرهیز از آنها امر می‌فرماید.)

بعد می‌افزایند که آنها برای مکه و اهرام مصر احترام قائلند و معتقدند که یکی از اهرام قبر شیث بن آدم و دیگری قبر ادریس پیامبر است که همان خنوخ نبی است. سومی هم قبر صابی بن ادریس است که صابئین به او منسوبند. آنها یوم دخول شمس در برج حمل را بزرگترین عید خود می‌دانند که همان نوروز است. چه که جمال مبارک می‌فرمایند که عید نوروز همان یومی است که در آن آفتاب به برج حمل تحویل می‌گردد. (منضمات کتاب اقدس، ص 122، یادداشت شماره 26)

کلام آخر

در آثار مبارک که آدم و حوا معانی گوناگون یافته است. گاهی آدم مظهر ظهور و حوا اول من آمن است. گاهی آدم، یا بدیع اول، نخستین نفسی است که به امر الهی اقبال می‌کند. در واقع هر ظهوری نسخه‌ای از بدایت خلقت محسوب می‌شود. حتی عهد الست نیز که در ادوار ماضیه به بدایت خلقت نسبت داده می‌شد، در این دور به بدایت هر ظهوری انتساب یافته است. هر یک از این موارد با استناد به آثار مبارک که بیان می‌گردد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "و أما ما سئلت من بدء الخلق؛ إعلیٰ أنه لم یزل كان الحق و كان الخلق لا اول للحق و لا اول للخلق. هذا من حیث الأجسام فی عالم الإمكان و لكن البدء المذكور فی الکتب المقدسة عبارة عن بدء الظهور و الخلق عبارة عن التولد الثاني الروحاني کمال قال المسيح ینبغی لکم أن تولدو مرة أخرى و لا شک أن مبدء هذا الخلق الروحاني كان نفس الظهور فی کل عهد و عصر لأن کل مظهر من مظاهر الحق هو آدم و اول من یؤمن به فهو حوا و کل النفوس التي يتولد بالولادة الثانية الروحانية اولادهما و سلاتهما..". (منتخباتی از مکاتیب، ج 3، ص 7) به این علت است که حضرت رسول اکرم فرموده‌اند، "أنا و علی ابوا هذه الأمة" (مائدة آسمانی، ج 2، ص 102)

اما در تعبیر دیگر، آدم اول من آمن در هر ظهور است و به این علت به بدیع اول نیز نامیده شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "آدم در اکوار الهیه و ادوار مقدسه رحمانیه اول من آمن است؛ چه که بدیع اول است و بنی آدم نفوسی هستند که در آن کور در ظل آن کلمه رحمانیه در آیند و به منزله سلاله و نسل او هستند." (مائدة آسمانی، ج 2، ص 9-108)

حضرت بهاء الله در این باب که در بدایت هر ظهور عهد الست تکرار می شود می فرمایند، "درحین ظهور کلّ خلق در صُقع واحدند و بعد به قبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال و اعراض مختلف می شوند. مثلاً حقّ جلّ جلاله به لسان مظهر ظهور می فرماید الستُ بریکم. هر نفسی به قول بلی فائز شد او از اعلی الخلق لدی الحق مذکور. مقصود آن که قبل از القای کلمه کلّ در صُقع واحد و مقام واحد مشاهده می شوند و بعد از آن اختلاف اظهار شده و می شود." (مائده آسمانی، ج 7، ص 169)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ای سرمست جام الست الهی، یوم الست یوم ظهور است؛ ساعت حشر و نشور است؛ هنگام تجلّی نور است؛ وقت اشراق بر سینا و طور است؛ قیامت کبری است و تامّه عظمی که آن شمس حقیقت از افق امکان اشراق می فرماید و بر ممالک ابداع انوار ابدال می نماید. از حرارت و تابش درخشش، اسرار اراضی حقائق موجودات مشهود گردد و از فیض و عنایت ابر پر گریه و ریزش حقایق اثمار هر اشجار مشهور شود. حقائق جمیع آن کور اعظم در آن یوم مبارک بین یدی الرحمن مبعوث و جمیع به خطاب "أ لَسْتُ؟" مشمول و عهد و میثاق الهی گرفته و ایمان و پیمان رحمانی اخذ می گردد. تا که به این جبل متین تشبث تام جوید و به این عروة الوثقی ربّانی تمسک کامل کند. والبهاء علیک. ع ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 88، ص 164)

1. جناب فرید رادمر مقاله مستوفایی تحت عنوان "ذکر اوائل" در توضیح این لوح مبارک مرقوم داشته اند که در کتاب "بیشه اندیشه ها"، صفحات 178 الی 233 درج است.